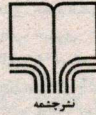


برندهٔ جایزهٔ نوبل ادبیات ۱۹۷۲ و گنورگ بوخنر ۱۹۶۷



هاینریش بل

قطار به موقع رسید

ترجمهٔ کیکاووس جهانداری

- جهان نو -

وقتی از گذرگاه تاریک زیرزمینی می‌گذشتند، صدای عبور قطار را که روی ریلها می‌غرید و می‌غلتید بالای سرشان می‌شنیدند و صدائی پُرطنین در بلندگو به نر می‌تمام می‌گفت: «قطار مخصوص سربازانی که از جبهه به مرخصی آمده‌اند، از پاریس به پسه‌میشل از طریق ...»

آنگاه از پله بالا رفتند، به ایستگاه رسیدند و در برابر یکی از کوپه‌ها که سربازان مرخصی گرفته با چهره‌های شادان و بار و بنه‌های بسیار بزرگ از آن پیاده می‌شدند برجای ایستادند. ایستگاه به سرعت خالی شد، وضع همیشه همین‌طور است دیگر. در جایی دخترها و زنهای پدیری خاموش با قیافه‌ای درهم کشیده پای پنجره‌ها ایستاده بودند ... و صدای پُرطنینی می‌گفت باید عجله کرد. قطار سر موقع حرکت می‌کرد.

قاضی عسکر باترس ولرز از سرباز پرسید: «پس چراسوار نمی‌شوی؟»
سرباز با حیرت گفت: «چه؟ اگر دلم بخواهد می‌توانم خودم را پرت کنم زیر این چرخها ... می‌توانم از خدمت فرار کنم ... چه، چه می‌خواهی؟ ... می‌توانم، می‌توانم دیوانه بشوم ... حق مسلم من است: حق مسلم من است که دیوانه بشوم. نمی‌خواهم بمیرم، عیب کار همین جاست که نمی‌خواهم بمیرم.» با چنان خونسردی حرف خود را می‌زد که آدم